

# به مناسبت ۱۶ آذرماه؛ روز دانشجو



## علم رهایی بخش است

دکتر احمد زیدآبادی - روزنامه‌نگار

دیدگاه‌های علمی و انتقادی خود با مانع روبه‌رو نمی‌شود و از همین رو، تعاملی منطقی بین دانشگاه با جامعه و دولت پدید می‌آید. اما در جامعه‌ی بسته که چون و چرا درباره‌ی اعتقادات رایج و به پرسش گرفتن شیوه‌های حکومت‌داری جرم تلقی می‌شود، دانشگاهیان یا به کتمان آرا و عقاید خود مجبور می‌شوند، یا به ابهام‌گویی و نمادپردازی و رازورزی پناه می‌برند و یا این‌که ساختار بسته‌ی محیط پیرامون خود را به چالش می‌طلبند. از مورد آخر است که پدیده‌ی به‌نام «جنبش دانشجویی» خلق می‌شود.

جنبش دانشجویی محصول فضای مسدود سیاسی و نخستین خواسته‌اش، امکان طرح آزاد آرا و عقاید و یا به عبارتی همان آزادی تعقل است.

در اجتماعی که این آزادی نهادینه باشد، جنبش دانشجویی صبغه‌ی صنفی پیدا می‌کند و به‌ندرت رنگ و بوی سیاسی به خود می‌گیرد و اگر هم در شرایط خاصی مانند جنبش دانشجویی فرانسه در سال ۱۹۶۸، جنبه‌ی سیاسی پیدا کند، به صورت حرکتی تندرانه و رادیکال و در نهایت عقیم و بی‌ثمر درمی‌آید. در مقابل، در جامعه‌ی که آزادی فکر به رسمیت شناخته نمی‌شود،

غامضی روبه‌رو گشت، اما یک چیز هم‌چنان «اعتبار» خود را حفظ کرد و آن لزوم آزادی تعقل برای حرکت در جهت هر نوع پیشرفت و به‌روزی زندگی بشر بود.

عقل پدیده‌ی شکاک و بی‌ملاحظه است، به همه‌جا سرک می‌کشد، همه‌چیز را مورد نقد و پرسش قرار می‌دهد و حریم کسی یا چیزی را رعایت نمی‌کند، حتی حریم خویش را؛ از همین روست که برای نقد عقل و سنجش محدودیت‌ها و میزان اعتبار آن هم، به‌ناچار باید به خود عقل متوسل شد! بدین لحاظ، عقل محدودیتی در حوزه‌ی کنج‌کاوی‌های بی‌پایان خود به رسمیت نمی‌شناسد و برای تجلی خود نیاز به آزادی کامل دارد. از آزادی عقل، علم جدید زاده شده و زندگی امروز بشر نیز یکسره بر پایه‌ی علم و دستاوردهای فنی و تکنولوژیک آن سامان یافته است.

در دنیای مدرن، مرکز تولید و ترویج علم دانشگاه است؛ جایی که جوانان با ماهیت نقاد عقل و ذات شکاک آن آشنا می‌شوند و در صدد به‌کارگیری آن در سطح جامعه برمی‌آیند.

در یک جامعه‌ی باز که آزادی عقل، یعنی امکان تشکیک و تردید در باورهای «سنگواره» شده‌ی جامعه فراهم است، جامعه‌ی دانشگاهی برای بیان آرا و

نخستین جرعه‌های مخالفت با سلطه‌ی کلیسا در اواخر قرون وسطی از سوی دانشمندانی زده شد که کشفیات علمی آن‌ها با آموزه‌های سنتی مدعیان رسمی دین مسیح ناسازگار درآمد.

این دانشمندان، برخی همانند جردانو برونو، به آتش کین ارباب کلیسا تن دادند و خاکستر شدند، اما حاضر به کتمان حقیقت نشدند. برخی نیز نظیر گالیله، شکنجه و آتش را تاب نیاوردند و در حالی که در دل به حقانیت کشفیات تازه‌ی خود معتقد بودند، برای گریز از مرگ، در دادگاه تفتیش عقیده، گردی زمین را انکار کردند، چرا که می‌دانستند به‌زودی عصری فرا خواهد رسید که تمامی منظومه‌ی فکری کلیسا را زیر و زبر خواهد کرد، بی‌آن‌که پرداخت هزینه‌ی سنگینی لازم آید. آن عصر به سرعت فرا رسید: عصر روشنگری!

در عصر روشنگری، عقل مقامی ممتاز به‌دست آورد و چنین تصور شد که تمامی کائنات تابع قانونمندی‌های معینی هستند و عقل قادر به کشف و شناخت همه‌ی آن‌هاست. از این رویکرد، علم جدید زاده شد و تکنولوژی را در پی آورد. هرچند که در گذر زمان، محدودیت‌های عقل آشکار شد و «قانونمندی» در عرصه‌ی حیات فردی و اجتماعی بشر با تفسیرهای پیچیده و

«جنبش دانشجویی» خواه‌ناخواه ماهیت سیاسی به خود می‌گیرد و بنا به ضرورت رادیکال می‌شود، رادیکالیسمی که جامعه آن را موجه می‌شمارد.

آن چه گفته شد، فقط توجیهی منطقی و در عین حال انتزاعی از جنبش دانشجویی بود، اما چیزی که در عمل اتفاق می‌افتد، سیطره‌ی ایدئولوژی‌های «باب روز» بر جنبش‌های دانشجویی است. این ایدئولوژی‌ها معمولاً از خواست تحقق آزادی تعقل فراتر می‌روند و تشکیل جامعه‌ی آرمانی را وعده

بود. طبق نظریه‌ی وابستگی، علت اصلی شکاف بین جهان پیشرفته و جهان عقب‌مانده مبادله‌ی نابرابر بین این دو قطب تصور می‌شد. قطب پیشرفته یا همان کشورهای متروپل، خون قطب عقب‌مانده یا همان کشورهای پیرامون را از طریق خرید ارزان مواد خام و فروش گران محصولات صنعتی - مبادله‌ی نابرابر - می‌مکید و بدین‌وسیله یکی روزبه‌روز فربه‌تر و دیگری پی‌درپی ضعیف‌تر و نحیف‌تر می‌شد. این تزریق خون از طرف ضعیف به طرف قوی

نابودی بورژوازی کمپرادور از طریق یک جنبش طبقاتی نبود.

این تفکر بر جنبش دانشجویی ایران در تمام سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مسلط بود و نخستین حرکت دانشجویی نیز که در ۱۶ آذر ۱۳۳۲ در اعتراض به ورود ریچارد نیکسون، معاون رئیس‌جمهور آمریکا، به ایران صورت گرفت و سبب خونین‌شدن چهره‌ی دانشگاه تهران شد، متأثر از همین نظام فکری بود. بدین ترتیب، «مبارزه با امپریالیسم و ایادی داخلی

**ایدئولوژی‌زدایی از جنبش دانشجویی ایران که عده‌ی آن را آفت این جنبش قلمداد می‌کنند، باعث بازگشت جنبش دانشجویی به ماهیت آزادی‌طلبانه‌ی خود شده است، زیرا دانشجو به معنای جوینده‌ی علم، رسالتی مقدس‌تر از پاس‌داشت حرمت آزادی تعقل ندارد و چون این امکان فراهم آید، دیگری نیازی به «جنبش دانشجویی» در قالب سیاسی و مبارزاتی آن نخواهد بود.**



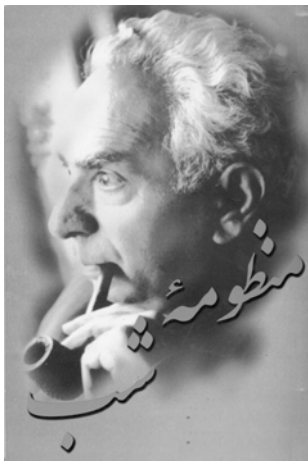
می‌دهند.

پس از جنگ جهانی دوم و بویژه با آغاز جنگ سرد، نوعی ایدئولوژی چپ‌گرایانه که هدفش تأمین برابری اقتصادی افراد جامعه و رهایی جهان سوم از سلطه‌ی «امپریالیسم» بود، بر سراسر جنبش‌های آزادی‌بخش دنیا، خصوصاً جنبش‌های دانشجویی سلطه پیدا کرد. این ایدئولوژی که عموماً توسط روشنفکران چپ‌گرای اروپا، آمریکا و امریکای لاتین، تئوریزه می‌شد، برپایه‌ی «نظریه‌ی وابستگی» استوار شده

توسط طبقه‌ی «بورژوازی کمپرادور» در کشورهای پیرامونی صورت می‌گرفت. این طبقه که منافعش هم‌سو با «امپریالیسم» بود، عامل اصلی تداوم «وابستگی» کشور فقیر به غنی و توجیه‌گر استثمار دائمی طبقات زحمت‌کش جامعه به نفع سرمایه‌داری جهانی به‌شمار می‌رفت. راه خلاصی از عقب‌ماندگی - که به عقب‌نگه‌داشته‌شدن تعبیر می‌شد - چیزی جز قطع وابستگی به نظام سرمایه‌داری جهانی از راه یک انقلاب سیاسی و سرکوب و

آن» به شکل مهم‌ترین هدف جنبش دانشجویی در دوران حکومت محمدرضا پهلوی درآمد، هدفی که نهایتاً تصور می‌شد با انقلاب بهمن ۱۳۵۷ محقق شده است.

پس از انقلاب نیز محرک اصلی فعالیت سیاسی دانشجویان همان شعار مبارزه با امپریالیسم و حمایت از طبقات زحمت‌کش در برابر طبقه‌ی بورژوازی خصوصاً بورژوازی کمپرادور بود. در این دوران، دانشجویان چپ‌گرا، برای بیان اهداف خود از همان ادبیات رایج در گفتمان چپ جهانی استفاده



## آزادی

دکتر اسدالله مشیری

آزادی! ای خجسته آزادی  
 فرخنده بوی و جاودان بادی  
 با نام تو می دمدم گلستان  
 با یاد تو می تپد دل شادی  
 هرچند تو را ندیده‌ام هرگز  
 اما دانم به از پریزادی  
 تا روی تو لحظه‌یی بینم من  
 ای کاش ز رخ نقاب بگشادی  
 ای پیک خدا به سوی خلق او  
 هم سوی خدا تو خلق را هادی  
 از توست و بس از تو شور شیرینی  
 از توست و بس از تو نقش فرهادی  
 از توست بنای لطف و زیبایی  
 از توست اساس مردی و رادی  
 آن جا که تو نیستی ندارد سود  
 نه گریه و نه غریو و فریادی  
 تو دشمن ناروا و بیدادی  
 در هر جایی که پای بنهادی  
 آزادی از تو نام می‌گیرد  
 تو شیوه و رسم عشق بنهادی  
 هر جا که نئی اساس ویرانی ست  
 هر جا که تویی اساس آبادی  
 جان زنده به یاد دلگشای توست  
 آزادی! ای خجسته آزادی  
 ای کاش که تا بسر نیاید عمر  
 از روی عزیز پرده بگشادی

به صورت نیرویی بالنده و تأثیرگذار در عرصه سیاست کشور درآورد.

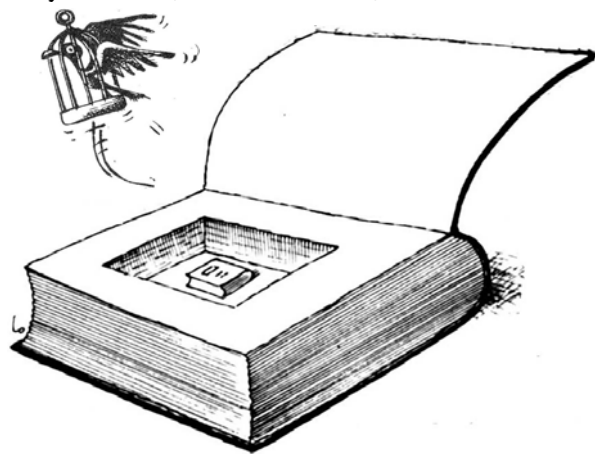
پدیده‌ی دوم خرداد ۱۳۷۶ و چند سال پُرشور پس از آن، در درجه‌ی نخست مرهون جنبش دانشجویی ایران بود، اما این جنبش در جهت تحقق خواست‌های خود با فشارها و موانعی روبه‌رو شد که اوج این فشارها را باید ماجرای حمله به کوی دانشگاه تهران در ۱۸ تیر ۱۳۷۸ و حادثه‌ی دانشگاه خرم‌آباد در تابستان سال بعد از آن دانست. از آن پس جنبش دانشجویی به دلیل پرداخت هزینه‌های سنگین و نامساعد شدن فضای سیاسی، از شدت و حرارت فعالیت‌های خود کاست و تلاش کرد تا حوزه‌های

غیرسیاسی تری را برای پیشبرد اهداف خود دنبال کند. با این همه، ایدئولوژی‌زدایی از جنبش دانشجویی ایران که عده‌یی آن را آفت این جنبش قلمداد می‌کنند، باعث بازگشت جنبش دانشجویی به ماهیت آزادی‌طلبانه‌ی خود شده است، زیرا دانشجو به معنای جوینده‌ی علم، رسالتی مقدس‌تر از پاس‌داشت حرمت آزادی تعقل ندارد و چون این امکان فراهم آید، دیگری نیازی به «جنبش دانشجویی» در قالب سیاسی و مبارزاتی آن نخواهد بود.

### اعتذار

سالگرد شهادت سیدحسین مدرس (زعیم مجلس شورای ملی ایران) را در دهم آذر گرامی می‌داریم و از این که مقالات ویژه‌ی مدرس به‌علت کمبود جا در این شماره منتشر نشد، از روح بزرگ آن بزرگوار پوزش می‌طلبیم.

می‌کردند، اما دانشجویان مسلمان متأثر از بیان خاص آیت‌الله خمینی، برای پیگیری همان اهداف، ادبیاتی کاملاً متفاوت را به خدمت گرفتند به طوری که واژه‌ی «استکبار» به جای «امپریالیسم» نشست، «کاخ‌نشینان و مستکبران» جای «طبقه‌ی سرمایه‌دار بورژوا» را گرفت و «محرومین و مستضعفین» هم به جای «طبقه‌ی کارگر و زحمت‌کش» به کار رفت. در آن دوره، آن چه برای دانشجویان سیاسی با گرایش‌های مختلف اعتقادی اهمیت داشت، این بود که ثابت کنند از سایر رقبای خود ضدامپریالیست‌تر و ضدسرمایه‌دارترند، زیرا چنین ضدیتی، در جامعه‌ی انقلابی برای



آن‌ها تولید مشروعیت می‌کرد. همین نوع رقابت‌ها نیز نهایتاً به اشغال سفارت آمریکا در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ منجر شد.

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و ظهور موج تازه‌یی از انقلاب‌های دموکراتیک در اروپای شرقی، تئوری وابستگی به همان میزان که اعتبار جهانی خود را از دست داد، از ذهن و اندیشه‌ی دانشجویان ایرانی نیز رخت بریست. دانشجویان به تدریج از ایدئولوژی مسلط بر ذهن اسلاف خود فاصله گرفتند و متأثر از فضای تازه‌ی جهانی، اهداف دیگری برای خود طراحی کردند که مهم‌ترین آن خواست دموکراسی و آزادی بود. این خواست چنان پُر جاذبه و قدرتمند بود که توانست بار دیگر جنبش دانشجویی به محقق‌رفته‌ی ایران را زنده کند و